

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۲/۱۲

فصلنامه علمی عرفان اسلامی

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۷/۲۵

سال هجدهم، شماره ۷۰، زمستان ۱۴۰۰

مقاله پژوهشی

[DOR:20.1001.1.2.008.0514.1400.1870.52](https://doi.org/10.1016/j.1.2.008.0514.1400.1870.52)

رمزگشایی کهن‌الگوها، عناصر اساطیری و شخصیت‌های عرفانی در سروده‌های مهدی اخوان ثالث

رحمان فلاحی‌مقدم^۱

یوسف نیکروز^۲

محمود حیدری^۳

چکیده

به نظر می‌رسد اسطوره و عرفان در نگاه نخست دو مقوله جدا و متفاوت در حیطه علوم انسانی می‌باشند؛ در حالی که با بررسی آن‌ها از منظری که در این مقاله فراروی خواننده باز می‌شود، این دو نه تنها از هم جدا نیستند؛ بلکه می‌توان گفت عرفان دنباله و تکمیل اسطوره است. در این پژوهش نویسنده در صدد است تا به شیوه توصیفی - تحلیلی و روش کتابخانه‌ای به بررسی عناصر اسطوره‌ای و شخصیت‌ها و نمادهایی که صبغه و نمودی عرفانی در شعر اخوان دارند، بپردازد. همچنین علاوه بر شخصیت‌ها و نمادهای اسطوره‌ای ملی، شخصیت‌های اسطوره‌ای دینی و عرفانی نیز که اخوان آن‌ها را در جهت بیان مفاهیم خود آورده، مورد بررسی قرار گیرد. نتیجه حاصل از پژوهش این است که اخوان در اشعار خود، برای بیان هرچه بهتر مضامین و مفاهیم شعری خود، از عناصر اسطوره و حماسه استفاده کرده است، این عناصر اسطوره‌ای از یکسو با اساطیر ایرانی و از سوی دیگر با عرفان ایرانی - اسلامی در هم آمیخته است.

کلیدواژه‌ها:

اخوان، کهن‌الگو، مجموعه اشعار، اسطوره، شخصیت، مضامین عرفانی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

سال جامع علوم انسانی

۱- دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران.

۲- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران. نویسنده مسئول: Ynikrouz@yu.ac.ir.

۳- دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران.

پیشگفتار

در گستره ادبیات کهن فارسی، آثار عرفانی به منزله شکوهمندترین آنهاست. در این آثار، هرکلام و تعبیری رمز و رازی خاص دارد که بخشی از آنها با پیشینه اساطیری و باستانی فرهنگ ما پیوند دارد. پیشینه‌ای که خود با هاله‌ای از تخیلات و افسانه‌ها، روح تمدن‌های عالم و ارزش‌های فلسفی را دربرگرفته است. این مجموعه پررمزوراز با کلیه تعابیر و مفاهیم خود از قبیل نور، ظلمت، اهریمن، یزدان، فر و مانند آن بر ادبیات عرفانی ایران تأثیر و نفوذی به‌سزا داشته است، تأثیری که درک و شناخت هر یک از تعابیر مذکور را در آثار عرفانی، منوط به شناخت و ادراک صحیح آنها در مراحل قبل می‌سازد.

اسطوره راوی ماجرای آفرینش است و حکایتگر همه وقایع ازلی و آغازینی است که انسان در نتیجه آنها به آنچه که امروزه هست، بدل گردیده است. به عبارتی دیگر، اسطوره‌ها بازتاب اندیشه و فرهنگ مردمانی هستند که در گذشته‌های دور زیسته‌اند. اسطوره حاصل اندیشه بشر نخستین است در یافتن پاسخ به رازهای آفرینش و علل پدیده‌ها؛ بنابراین، هر جامعه‌ای در تعامل با محیط پیرامون خویش، اسطوره‌های ویژه خود را داراست. از این رو، مطالعه اسطوره‌ها می‌تواند ما را در کشف زوایای پنهان اندیشه و باور پیشینیان خود در روزگاران بس دور و نحوه زندگی آنها در آن روزگاران یاری‌دهد و با ریشه‌های خویش در روزگاران کهن پیوند دهد. در طول تاریخ، اسطوره‌ها همواره یکی از منابع مهم تغذیه ادبیات به‌شمار رفته‌اند. در واقع، اسطوره و ادبیات برای تداوم حیات خود به یکدیگر وابسته‌اند. باید باور کنیم که اسطوره‌ها هرگز نمی‌میرند و در طول تاریخ، به حیات خود ادامه می‌دهند و تنها با مقتضیات جامعه و روزگار خویش، متحول و دگرگون می‌شوند. گاه اسطوره‌های کهن بازسازی می‌شوند و گاهی نیز اسطوره‌های جدید از دل همان اسطوره‌های قدیمی‌تر زاده می‌شوند و یا با اسطوره‌های دیگر درمی‌آمیزند و نمود جدیدی می‌یابند. در روزگار ما و پس از ظهور مدرنیسم، در برخی مکاتب، به‌ویژه در مکتب رمانتیسم توجه به اسطوره‌ها رواج یافت. انسان عصر مدرنیسم، خسته از فشارهای بی‌امان سیاسی و اجتماعی و ناامید و سرخورده از مادی‌گرایی و خردگرایی، می‌کوشد تا آزادی و هویت از دست‌رفته خویش را مجدداً بازسازی و احیا کند. از آنجاکه اسطوره‌ها همواره منعکس‌کننده احساسات و خصلت‌های عام بشر در تمامی اعصار بوده‌اند، توانستند بهترین مأمن و جولانگاه انسان مدرن در گریز از پوچی مدرنیست و احیای هویت از دست‌رفته او باشند. در ایران نیز در قرن

اخیر و به‌ویژه پس از مشروطه و تحت تأثیر ورود رمانتیسم غربی به عرصه ادبیات، حضور اسطوره را به شکل‌های گوناگون می‌توان مشاهده کرد. اخوان ثالث از جمله شاعرانی است که از اسطوره‌ها در راستای القای اندیشه‌های خویش بهره جسته‌است.

بیان مسأله

اخوان آرمان‌شهر خویش را در ژرفای اسطوره‌ها جستجو می‌کند و آرزوها و آمال و رویاهای خود را در آن می‌یابد و می‌بیند. اساطیر از ارزش، اهمیت و کشش خاصی برخوردار بوده و شکوه و جاذبه آن از نسلی به نسل دیگر منتقل شده تا به جهان معاصر رسیده‌است. اخوان، در راستای خلاقیت‌های هنری خود با استفاده از اسطوره‌ها و تلمیحات اساطیری و عرفانی، به زبان هنری خود تشخیص ویژه‌ای بخشیده‌است. او در این زمینه به صورت وسیعی از قابلیت‌ها و امکانات زبان بهره‌گرفته و با این عمل به سروده‌های خویش نوعی اصالت و قوت هنری بخشیده و با به‌کارگیری اشارات و تلمیحات اساطیری و شخصیت‌های عرفانی، از کلام خود آشنایی‌زدایی می‌کند و ثانیاً، به‌طور غیرمستقیم سبب احیای این مضامین در زمان خود می‌شود. آگاهی از این‌گونه اسطوره‌های روزگاران کهن و شرح و تحلیل آن‌ها به‌عنوان کلیدهای رمزگشایی خواهد بود که از آن کلمات مبهم رازآلود پرده برمی‌دارد و برای درک و دریافت پیام شاعر بسیار ضروری و راهگشا خواهد بود. خواننده (مخاطب) به هنگام مطالعه اشعار اخوان، بدون دانستن پیشینه‌های فرهنگی برخی از این واژه‌ها، داستان‌ها و اسامی خاص که در اصل به عالم اسطوره‌ها متعلق است، در فهم شعر مستأصل و در مانده خواهد شد و حداکثر جز به لایه سطحی و ظاهری سخن پی نخواهد برد و جان کلام را در نخواهد یافت. هدف ما در پژوهش حاضر، بررسی و تحلیل نمادهای اسطوره‌ای در اشعار، مهدی اخوان است.

پیشینه تحقیق

در حوزه اسطوره و مضامین عرفانی در شعر شاعران، پژوهش‌های بسیاری در قالب کتاب، رساله، پایان‌نامه و مقاله صورت گرفته‌است و همچنین درباره اسطوره در شعر اخوان ثالث، پژوهش‌هایی مجزاً انجام شده‌است. لیلا سایگانی و حبیب جدیدالاسلامی قلعه‌نو (۱۳۹۷)، در مقاله‌ای با عنوان «جسارت‌های معنوی عرفانی در مضامین شعری در سروده‌های اخوان» علی‌رغم موضوع آن، اصلاً اشاره‌ای به مسائل و مضامین عرفانی شعر اخوان نکرده‌اند و به این نکته پرداخته‌اند که شعر اخوان از لحاظ اندیشه، از تنوع مضامین و درون‌مایه‌های معنای چندانی برخوردار نمی‌باشد و عمده‌ترین دل‌مشغولی ذهن او را مسائل اجتماعی، یأس و نومیدی، ایران‌دوستی و عشق تشکیل می‌دهد که با شگردهای زبانی به طرق مختلف بیان شده‌است. تمایز تحقیق حاضر با پژوهش‌های یادشده در این

است که تاکنون هیچ پژوهشی در مورد نمودهای عرفانی شخصیت‌ها و عناصر اساطیری در شعر مهدی اخوان ثالث صورت‌نگرفته‌است؛ بنابراین تحقیق حاضر نوآورانه است.

مبانی تحقیق

اسطوره

مقصود از اسطوره، مجموعه روایات و حکایاتی است که در ادوار پیشدادیان و حیانی درباره باورهای قدسی و خدایان پرداخته و نوشته شده‌است. این روایات در عین این که مبتنی بر نحوه تلقی آن‌ها از عناصر قدسی و ماوراءالطبیعه است، شالوده و اساس آیین‌های دینی‌شان نیز بوده‌است.

کهن‌الگو یا آرکی تایپ

کهن‌الگو، نماد و میراث ناخودآگاه جمعی است که یونگ در تعریف آن بیان می‌دارد: تصویر صورت‌مثالی ناشی از مشاهده مکرر مثلاً اساطیر و قصه‌های پریان در ادبیات جهان است که دارای نقش‌های معین هستند و در همه جا ظاهر می‌شوند. ما این نقش‌ها را در خیال‌پردازی‌ها، رویاها، هذیان‌ها و اوهام افرادی می‌بینیم که امروز زندگی می‌کنند. این تصاویر و تداعی معنی‌های کلاسیک همان چیزی است که من آن را «تصویرات مثالی» می‌خوانم ... این تصویرات ما را تحت‌تأثیر قرار می‌دهند، بر ما نفوذ می‌کنند و مفتونمان می‌سازند (یونگ، ۱۳۷۱: ۴۰۵).

رویاها، اساطیر و هنر نمادهایی هستند که کهن‌الگوها از طریق آن‌ها به حیطة خودآگاهی وارد می‌شوند.

درواقع مفهوم صورت‌نوعی یا کهن‌الگو از ملاحظه مکرر این امر پدید آمد که اساطیر و قصه‌ها، مضامین مشترکی دارند که همیشه و همه جا تکرار می‌شوند. همچنین به‌زعم یونگ، «هنرمند بزرگ کسی است که بیش ازلی دارد؛ یعنی نسبت به نمادهای صور مثالی که برای بیان تصاویر ازلی درونی خود برگزیده‌است، حساسیتی خاص دارد (حری، ۱۳۸۸: ۱۷).

بادکین نیز معتقد است: زمانی که شاعری بزرگ از داستان‌ها و اساطیری که در قوه خیال جامعه‌اش نقش گرفته، بهره می‌گیرد، فقط احساس فردی خودش را به‌عینیت در نمی‌آورد. شاعر یعنی کسی که نسبت به واژه‌ها و تصاویری که مبین تجربه عاطفی جامعه‌اش است، حساسیت نامتعارف به‌خرج می‌دهد، از این داستان‌ها برای بهره‌گیری از قدرت برانگیزانندگی قوی آن‌ها استفاده می‌کند و از همین روست که ابزار شاعرانه، بهترین تجلی‌گاه تعقیب الگوهای عاطفی مستتر در زندگی‌های فردی و خود شعر نیز مهم‌ترین محل تفحص و تحقیق در باب تجربیات مشترک انسانی معاصر با الگوهای کهن‌الگویی نسل گذشته به‌شمار می‌آید (حری، ۱۳۸۸: ۱۷).

عرفان

هر نوع گرایش نظری و عملی مبتنی بر باورهای قدسی درون شخصی است که به باور معتقدانش، اسباب نزدیکی و تقرّب آن‌ها را نسبت به منشأ هستی با هر نام و تصویری فراهم می‌سازد. این بدان معنی است که تفاوت و امتیاز آن با باورهای دینی و مذهبی تا حدّ زیادی به جنبهٔ تصورات فردی از خود و منشأ پیدایی خود و هستی برمی‌گردد؛ یعنی باورهای دینی و مذهبی باورهای عام و کلی است که در درون دایرهٔ باورهای خود از فردی به فرد دیگر تغییر نمی‌کند؛ درحالی‌که باورهای عرفانی به‌تناسب نحوهٔ ادراک و تلقّی از خویشتن و مصدر خویشتن در معرض تغییر و تفاوت قرار دارد؛ اما از آنجاکه افراد انسانی با تمام تفاوت‌های ظاهری و باطنی، دارای مشترکاتی در ژرف‌ترین زوایای ناخودآگاه خود هستند، می‌توان در انگاره‌های عرفانی نیز صرف‌نظر از پوسته و ظاهر آن در محتوا و هستهٔ کانونی به مشترکاتی درخور توجه دست‌یافت. باوجوداین، عرفان همواره به‌عنوان همزاد باورهای دینی، قابل‌تأمل است، از این‌رو هر باور دینی، نوع خاصی از باورهای عرفانی را تعریف و ارائه می‌کند.

عرفان زمینی

اندیشمندان، به‌خصوص شاعران برای بیان غلیان‌های درونی خود تحت‌تأثیر حالاتی قرار می‌گیرند که می‌تواند متأثر از نوع جهان‌بینی، اعتقادات و... باشد. یکی از این تأثیرگذاری‌ها می‌تواند عرفان زمینی باشد. مکاتبی که به این نوع عرفان روی آورده‌اند، در واقع، در صدد تبیین راه و خلق و خوی مردمان به سمت یک زندگی سالم و بی‌تنش در زمان حیات و زندگی آن‌هاست نه فراتر از آن و رسیدن به تجربیات متافیزیکی و ماوراء‌الطبیعه. شاعران بر حسب واکنش‌های عاطفی خود، به روش‌های زندگی - ساز که از آن به‌عنوان عرفانی زمینی یاد می‌شود، روی آورده و در آثار خود آن را منعکس کرده‌اند. اخوان در مصاحبه‌ای که فایل صوتی آن نیز موجود است، می‌گوید: شاعر هنگامی می‌تواند بسراید که در پرتو شعور نبوت قرار بگیرد و بارها بر این مفهوم تکیه می‌کند. قرار گرفتن در پرتو شعور نبوت، تعبیری از الهام خالص شعری است که سبب تأثیرگذاری و ماندگاری آن در ذهن مخاطب می‌شود. برای مثال، شعر «نماز» اخوان، از همین نوع شعرهاست: باغ بود و دره - چشم‌انداز پرمهتاب. / ذات‌ها با سایه‌های خود هم‌اندازه. / خیره در آفاق و اسرار عزیز شب، / چشم من - بیدار و چشم عالمی در خواب. / نه صدایی جز صدای رازهای شب، / و آب و نرمای نسیم و جیرجیرک‌ها، / پاسداران حریم خفتگان باغ / و صدای حیرت بیدار من (من مست بودم، مست) / خاستم از جا، سوی جو رفتم، چه می‌آمد، آب. / یا نه، چه می‌رفت. هم زان‌سان که حافظ گفت، عمر تو. با گروهی شرم و بی‌خویشی وضو کردم / مست بودم، مست سرشناس، پانشناس، اما لحظه پاک و عزیزی بود. / برگگی کندم / از نهال گردوی نزدیک؛ / و نگاهم رفته تا بس دور. / شب‌نم آجین سبزفرش باغ هم گسترده سجاده، / قبله، گوهر سو که خواهی، باش. / با تو دارد گفت‌وگو شوریده مستی. / مستم و دانم که هستم من / ای همه هستی ز تو، آیا تو هم

هستی؟ (اخوان ثالث، ۱۳۸۲: ۸). اخوان در شعر نماز واقعاً دوست دارد معبودش ملموس باشد و هستی او را بتواند ادراک کند. مثل خود که هست، می‌خواهد او هم باشد. در شعر «سبز» اخوان، به فلسفه و حکمتی ممدوح نزدیک شده‌است و این احساس ناب را ارزشمند تلقی می‌کند:

رازها بود. تأمل بود/ با همه سنگینی بودن/ و سبک‌بالی بخشودن،/ تا ترازویی که یکسان بود در آفاق عدل او/ عزت و عزل و عزا رفتم/ چندوچون‌ها در دلم مُردند،/ که به سوی بی‌چرا رفتم. / شکر پراشکم نثارت باد./ خانه‌ات آباد ای ویرانی سبز عزیز من/ ای زبرجدگون نگین خاتمت بازیچه هر باد/ تا کجا بردی مرا دیشب،/ با تو دیشب تا کجا رفتم. (اخوان ثالث، ۱۳۸۲: ۷) در شعر «سبز» اخوان به نیاز مردمان مختلف به انگیزه‌ای برای زیستن و به راهکارهایی برای خوب زیستن اشاره دارد.

بحث و بررسی

مضامین عرفانی

مقام تجرید و سکونت در آسمان

برخلاف قارون و دجال که به زمین فرومی‌روند و نماد «میل نفس به مقتضیات طبع و إعراض از جهت علویه و توجه به جهت سفلیه است» (نعمت‌الله ولی، ۱۳۹۲: ۱۳۹۶) عیسی که به آسمان عروج می‌کند، نماد میل روح، به عروج و توجه به جهت علوی است که باعث زنده‌شدن دل می‌شود. «چو عیسی لاجرم -تجرید را- در ترک آسایش به نه گنبد رسید و هفت‌اختر، چار تکبیرم» (اخوان: ۸۵۱)

به باور ما مسلمانان عیسی(ع) بر دار کشیده‌نشد بلکه یهودای اسخریوطی بود که در هیأت و شکل او بر بالای صلیب رفت. عیسی مسیح را خداوند به آسمان‌ها برد و اکنون او در آسمان چهارم سکونت دارد. بنا به روایتی، خداوند او را از بیت‌المقدس به سوی آسمان برد و آن شب، شب قدر از ماه رمضان بود و چون عیسی(ع) را به آسمان بردند، او را سی‌وسه سال بود و مدت نبوت او سه سال بود و مادر از آن پس که او را به آسمان بردند، شش سال بماند» (امامی، ۱۳۸۴: ۳۳۹). خداوند در قرآن کریم دو بار به موضوع عروج عیسی(ع) می‌پردازد: آل عمران/ ۵۵ و نساء/ ۱۵۸؛ بنابراین چون کشته‌شدن عیسی و به دار آویخته‌شدن او در قرآن تکذیب شده، پس با توجه به ظاهر آیه ۱۵۹ نساء، عیسی زنده است و نخواهد مرد تا زمانی که تمام اهل کتاب به او ایمان آورند. (رضایی، ۱۳۹۱: ۱۵۸). در شعر فوق، اخوان نیز بر پایه باورهای اسلامی به این نکته اشاره کرده‌است.

عیسی منجی آخرالزمان

منجی باوری یک اعتقاد عمیق درونی است که در ادیان و باورهای اقوام گوناگون از دیرباز وجود داشته است. به باور مسیحیان، مسیح پس از آن‌که به آسمان عروج کرد، در آخرالزمان برای نجات بشر بازمی‌گردد. البته در مورد نحوه بازگشت مسیح در منابع مختلف مسیحیت اختلافاتی دیده می‌شود. اخوان با دیدی کلی و فرامرزی به اسطوره منجی نگریسته و این باور را به دین و آیین خاصی محدود نکرده است؛ اما در عین حال، به این باور براساس آیین اسلام، مسیحیت و مزدیسنی اشاره کرده است:

اگر مهدی است و اگر سوشیانت و اگر عیسی مریم، آن تاجدار

که چشم انتظاریم و دل‌ها فگار برانگیز او را و پیروز کن

(اخوان، ۱۳۸۳)

نفس روح افزای مسیح

«او پزشکی است مسیحا نفس و حاذق و راد و ز عوار طمع و عیب و خیانت عاری» (اخوان ثالث: ۱۱۸) از بارزترین و معروف‌ترین معجزات عیسی (ع) شفای بیماران و زنده کردن مردگان بود. «این‌اثیر معتقد است که علم طب در زمان عیسی مطرح بود و عیسی کور مادرزاد و بیمار برص‌دار را شفامی‌داد و مردگان را زنده می‌کرد تا عجز آن‌ها را نشان دهد». (فاضلی، ۱۳۸۹: ۶۲۷).

داشتن دم مسیحایی، نه تنها در ادبیات که در افواه عوام نیز ضرب‌المثلی رایج شده است و اخوان نیز در شعر خود از آن بهره می‌برد. نیز در شعر زیر به احیای اموات توسط عیسی (ع) اشاره می‌کند:

بابای من که بود یکی عطار هرگز نیست نسخه امی را

هرگز نگفت عیسی عصرم من احیا نکرد با دم موتا را

(اخوان، ۱۲۵۸)

عیسی

عیسی به معنی نجات‌دهنده، فرزند مریم عذرا، ملقب به مسیح، کلمه الله و ذوالنخله، از پیامبران اولوالعزم است که ۵۷۰ سال قبل از میلاد پیامبر اسلام طبق برخی از روایات در ناصره یا بیت المقدس و بنابه برخی از روایات، در بیت المقدس در کوفه و در کنار رود فرات، چشم به جهان گشود. از بام پایین آمدیم آرام/ همراه با مستی غم و شادی / ... گفتیم بنشینیم/ نزدیک سالی مهلتش یکدم/ مثل ظهور اولین پرتو/ مثل غروب آخرین عیسی بن مریم» (اخوان: ۱۶۹).

اخوان نیز چون دیگر هنرمندان و شاعران، زندگی این پیامبر الهی را دست‌مایه‌ای برای بیان و القای اندیشه‌های خویش قرار داده‌است. او در برخی از اشعار خود، تنها به ذکر نامی از این پیامبر الهی بسنده کرده‌است، همچنان که در شعر «ما، من، ما» از دفتر «سال دیگر ای دوست، ای همسایه» شاهد آن هستیم. برخی از زوایای زندگی مسیح که برای اخوان قابل توجه بوده، شامل موارد زیر است:

عیسی فرزند خدا

اندیشه الوهیت مسیح به وسیله پولس و یوحنا و متأثر از اندیشه‌های فلسفی یونان پدید آمد. این موضوع تا آغاز قرن چهارم میلادی منشأ نزاع سخت ارباب کلیسا بود. در آغاز قرن چهارم با رأی شورای فقیه الوهیت مسیح رسمیت یافت. «(اسدی، ۱۳۹۲: ۶۵). در لوقا می‌خوانیم که ملکی بر مریم وارد شد و او را به داشتن فرزندی بشارت داد. «ملک وی [مریم] را گفت که مترس ای مریم؛ زیرا که تو یافته‌ای نعمت خداداد را؛ و اینک تو آبتن خواهی شد و خواهی زایید پسری و او را عیسی خواهی - نامید. مریم ملک را گفت که چگونه این تواند شد و حال آنکه من مردی را نیافته‌ام؟ و ملک وی را جواب داده، گفت که روح القدس بر تو نزول خواهد نمود و قوت خدای تعالی بر تو سایه افکند. از آنجاست که آن مولود مقدس، فرزند خدا خوانده خواهد شد. «(کتاب مقدس لوقا، ۱: ۳-۳۵).

اخوان در شعر زیر بر پایه باورهای مسیحیان به توصیف عیسی می‌پردازد: «اما تو بی شک عجیبی / مریم‌تر از مریم، آن زن که زایید طفل خدا را / پاکی تو، پاک و بزرگ و نجیبی» (مهدی اخوان ثالث: ۸۳۰).

و در شعر «دو تن رکشا» می‌خوانیم: «الا یا هرکسی، هان با توام، با تو / بلوغ آفرینش را شگفت‌آورترین فرزند / و هم با تو / جدایان عناصر را دمی در عالمی پیوند / اگر ننگت نمی‌آید، بین آنک! / دو هم‌نسج تو انسانک / - تو نسجت بافته عیسی چنان، مریم چنین رشته، / خمیرت در شعور برتر آغشته - / دو همتای تو بی‌همتا / خدایی یا خداچه، خواجه یا راجا / بین آنجا» (همان: ۱۷۰۳).

به‌دار آویخته شدن مسیح

«روان تنها و دشمن کام و بر دوشم قلم چون دار مگر با عیسی مریم غلط کرده‌است تقدیرم»؟ (مهدی اخوان: ۸۵۱)

گفته شد که در باور مسیحیان، عیسی (ع) ابتدا بر دار آویخته شد و پس از مرگ، به آسمان‌ها عروج کرد؛ در حالی که ما مسلمانان بدان اعتقاد نداریم. خداوند در قرآن کریم به شدت این مطلب را نفی کرده، می‌فرماید: «و هم از این رو [به دروغ] گفتند ما مسیح، عیسی بن مریم، رسول خدا را کشتیم، در صورتی که او را نه کشتند و نه به‌دار کشیدند؛ بلکه بر آن‌ها مشتبه شد...؛ بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد و پیوسته خدا کارش، همه از روی حکمت است. «(نسا/۱۵۷).

عیسی، بره خدا

«ما لیک روز روزهای خدا بودیم/ با چشم‌های روشن‌تر از فرداها/ ناگاه، وای، وای! از چاه‌ها کبوترکان، نازنینکان/ بی‌شک یقینکان/ معتادکینکان/ با جان و دل/ سوی سپرِ نقلِ تهیِ عقل را بهل- / چون بره‌های گمشده عیسی / راهی» (مهدی اخوان: ۱۶۳۹).

مسیح در آیین مسیحیت از نظر نمادین، بره خداوند تجسم‌یافته‌است؛ اما آنچه بیشتر در این شعر مورد توجه‌است، «بره‌های گمشده عیسی» است. در کتاب مقدس، می‌خوانیم که: «چون تمامی باجگیران و گناهکاران به نزدش می‌آمدند که کلامش را استماع‌نمایند، فریسیان و نویسندگان غوغامی نمودند و می‌گفتند که این شخص، گناهکاران را می‌پذیرد و با آن‌ها می‌خورد و او از برای ایشان این مثل را ایراد کرده، فرمود که کیست از شما که صد گوسفند داشته‌باشد و چون یکی از آن‌ها را گم‌کند، آن نودونه را در صحرا ترک‌نکند و به‌عقب گمشده نرود که او را بیابد. پس یافته، بر شانه‌های خود به- خشنودی گذارد و به خانه رسیده، دوستان و همسایگان را طلب‌نماید و گوید که با من در خوش‌وقتی شریک‌باشید؛ زیرا که من گوسفند گمشده خود را یافتم؛ و من شما را می‌گویم که به‌همین‌طور آن خشنودی که در آسمان برای یک خطاکار توبه‌کننده است، بیش از آن است که برای نودونه از راستان که احتیاج به توبه ندارند.» (لوقا، ۱۵: ۷).

موسی

موسی بن عمران از پیامبران بزرگ الهی و از قوم بنی‌اسرائیل بود. در روزگار فرعون به پیامبری بنی‌اسرائیل برانگیخته‌شد. فرعون به‌خاطر خوابی که دیده‌بود، دستور داده‌بود که همه فرزندان پسر را بکشند. مادر موسی به الهام خداوند، فرزندش را در صندوقی چوبین نهاد و به رود نیل افکند. کنیزان آسیه، صندوق را از آب گرفتند و نزد آسیه بردند. فرعون که علاقه همسرش را به نوزاد دید، آن را به او بخشید و این چنین شد که موسی در سایه لطف و محبت آسیه بزرگ و بالنده شد. روزی به جانبداری از مردی که از سوی یک قبطی مورد ستم واقع شده‌بود، مشتی بر مرد قبطی زد و او را کشت و پس از آن، چون فرعون دستور دستگیری او را صادر کرده‌بود، به‌جانب مدین رفت و به چوپانی گوسفندان شعیب پرداخت. او برای چرانیدن گوسفندان، عصایی از شعیب خواست و از میان عصاهای شعیب، عصایی را برای خود برگزید.

«اهل اخبار گفته‌اند عصایی که شعیب به موسی داد، همان بود که آدم از بهشت آورده‌بود و شعیب را به میراث رسیده‌بود ... و چون شعیب خواست که ندهد، فرشته‌ای به صورت مردی میان آن دو حکم شد و به‌نفع موسی رأی داد» (یاحقی: ۷۷۹). در برخی منابع چنین آمده‌است که «چون موسی عصایی از شعیب خواست، شعیب او را به اتافی که عصاهایش در آن بود، هدایت کرد. این عصا از میان عصاهایی که متعلق به شعیب بود، به سمت موسی جهید و این عمل سه بار تکرار شد.» (فاضلی: ۳۳۵).

شعیب با دیدن این صحنه به موسی گفت: «برو و آن عصا را بردار» این همان عصایی بود که وقتی موسی (ع) به پیامبری برگزیده شد، به اذن الهی به مار تبدیل شد و موسی از آن به‌عنوان گواه نبوت خویش در دربار فرعون نیز استفاده کرد. از دیگر معجزات موسی این بود که در راه مصر به کنعان، هرگاه قومش تشنه می‌شدند، موسی (ع) عصای خود را به سنگ می‌زد و از دل سنگ، دوازده چشمه آب می‌جوشید. (خزائلی: ۶۲۳). اخوان می‌گویند:

«می‌کوفتم به کوهی تا آب و شیر آید/ در دست من اگر بود موسی صفت عصایی» (مهدی اخوان: ۱۷۸۱).

در شعر فوق، اخوان با تغییر کارکرد اسطوره، نه تنها به جوشیدن آب از دل کوه اشاره می‌کند که شیر را نیز بدان می‌افزاید. خداوند برای یاری موسی و یارانش و نیز برای متنه‌ساختن فرعونیان، آن‌ها را به بلاهای گوناگونی دچار ساخت. بلاهایی چون قحطی، طوفان، ملخ، قورباغه، هجوم انواع آفت‌ها چون شپش و مورچه‌های ریز و خون‌شدن رود نیل؛ اما فرعونیان، تیره‌دل‌تر از آن بودند که با این نشانه‌ها دریچه قلب‌هاشان را رو به نور معرفت حق تعالی بگشایند. در مورد خون‌شدن نیل روایت شده که فرعونیان دیدند آب رودخانه نیل به خون تبدیل شده؛ چنانکه نه می‌توانند از آن بیاشامند و نه برای کشاورزی از آن استفاده کنند. این آب برای پیروان موسی، زلال و گوارا بود. اخوان نیز در شعر خود، چنین به این واقعه تاریخی و باور مذهبی می‌پردازد:

موسی چگونه بود که بر فرعون از بهر قبطیان ز چه رو خون کرد
چون گور کرد عرصه هیجا را؟ نیل جلیل سفلی و علیا را؟
(اخوان، ۱۲۵۶)

آدم

آدم را نماد انسان اول و تصویر خدا دانسته‌اند. واژه «اول» بسیار بیش از اولویت زمان، معنای دهد. او اوج خلقت مادی و باعث و بانی تمام تبار کائنات است. از طرفی او نماد تجلی و انعکاس وجود خداوند است. این موجودیت رواست که به صورت خدا، اما نه خود خدا، با نماد آدم نموده شود. به خاطر میل همذات‌شدن با خداست که آدم در خطا و بازگشت نیز اول می‌شود. امتناع از وابستگی به خالق، به مرگ منتهی می‌شود زیرا این وابستگی شرط حیات است.

در تحلیل یونگ آدم نماد انسان کیهانی است؛ خاستگاه تمام نیروهای روانی که اغلب در قالب یک حکیم پیر، با نمونه ازلی پدر یا نیا پیوند می‌خورد (شوالیه و گبران، ۱۳۸۴: ذیل واژه آدم).

برپایه اسطوره‌های سامی و کتاب مقدس و بسیاری منابع دیگر، آدم (ع) نخستین انسانی است که آفریده شده است، آدم (ع) نخستین پیامبر الهی است و مقام خلیفه الهی انسان با آفرینش آدم (ع) آغاز می‌-

شود و خداوند از همان آغاز خلقت، توجه و عنایت خاص خویش را بدو مبذول داشته‌است؛ او را از بهترین خاک سرشته، به زیباترین تصویر صورتگری کرده و از روح خود در او دمیده‌است و اکنون زمان آن رسیده تا این شاهکار آفرینش خویش را در مکتب درس خویش بنشانند و او را از محرمانه-ترین اسرار خویش بیگاهانند و این درسی است که هیچ‌یک از دیگر آفریدگان را یارا و شایستگی آن نیست که بیاموزند: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (بقره/۳۰) و این‌گونه همه اسمها را به آدم آموخت: «و خدای عالم همه اسمها را به آدم تعلیم فرمود»، آنگاه حقایق آن اسمها را در نظر فرشتگان پدید آورد و فرمود: «خبر دهید مرا به اسمای اینان، اگر راست می‌گویید.»

ادم چه کار کرد که لایق گشت تشریف خاص علم الاسما را

(اخوان، ۱۲۵۶)

اخوان در شعر فوق با تضمین به آیه قرآن، از این موهبت الهی در حق آدم (ع) یاد کرده‌است. آدم و حوا، در کمال نعمت و آسایش در بارگاه قرب الهی می‌زیستند. آن‌ها مجاز بودند از تمامی نعمت‌های الهی بهره‌مند گردند و تنها از یک میوه نهی شده بودند؛ بنابراین ابلیس رانده شده، خود را با حيله‌گری به آن‌ها می‌رساند و آن‌ها را به خوردن میوه ممنوعه برمی‌انگیزد. آن‌ها میوه را می‌خورند و بر عیب‌های خویش واقف می‌شوند. اینجاست که داستان تبعید آن‌ها به زمین و حدیث غربت نسل آدم آغاز می‌گردد. محل هبوط آدم و حوا در منابع گوناگون متفاوت است. بنابه برخی از روایات، آدم (ع) در سرندیب فرود آمد و حوا در جده» (خزائلی، ۱۳۷۱: ۳۴)؛ اما براساس برخی دیگر از روایات، آدم در صفا و حوا در مروه فرود آمدند. در شعر زیر، اخوان به ماجرای هبوط آدم و حوا در سرزمین مکه اشاره می‌کند:

از هبوط عدن همچون رهنوردی تشنه لب نی غلط گفتم که از ام‌القرای مهد خویش

بر زمین تفتنه ام‌القری افتاده ام در بلای سرزمین کربلا افتاده ام

(اخوان، ۱۰۸)

دانیال نبی

دانیال نبی از پیامبران بنی اسرائیل و از نسل حضرت داوود (ع) است که در قرن ششم یا هفتم پیش از میلاد و گویا هم‌عصر با کوروش می‌زیست. (دانیال در روایت عبری و بدانسان که در عهد عتیق (حزقیال نبی، ۱۴: ۲۰-۱۴) آمده‌است، فرزانه، درستکار و شفیع بزرگ است.) (جان‌گری، ۱۳۸۵: ۱۶۶).

بنابه روایات تاریخی، بخت‌النصر عده زیادی از مردم مصر و فلسطین را به اسارت درآورد و به بابل فرستاد. وی در بابل با علوم کلدانیان و زبان مقدسی آشنا شد و در کسب معرفت از آنان پیشی گرفت. او جامع علوم بسیار گشت؛ از جمله آن که به علم رمل و حل معما و گشودن عقده‌ها و نیز تعبیر خواب واقف بود. خواب‌هایی را به او نسبت داده‌اند که از آن جمله رؤیایی است که درباره قدرت‌های بزرگ جهان و از آن جمله درباره امپراطوری پارس می‌بیند. معروف‌ترین خواب او، رؤیایی است که در تورات، باب هشتم آمده است: «در سال سوم پادشاهی (بلشصر) بر من دانیال رؤیایی پدیدار شد. دیدم که در سرزمین ایلام در پایتخت شوش در کنار رود «اولای» هستم. دیدگان خود را بالا کرده، دیدم «قوچی» کنار رود ایستاده که دوشاخ بلند داشت. یکی از دیگری بلندتر. قوچ با خودکامگی بر شمال و باختر و جنوب شاخ می‌زد، چنان‌که هیچ وحشی یارای ایستادگی در برابرش نداشت و پیکر قوچ همچنان بزرگ و بزرگ‌تر می‌شد. من که به شگفت آمده بودم، دیدم در همان هنگام بز نری از سوی باختر می‌آمد و همه زمین را فراگرفته بود، بی‌آن‌که بدنش با زمین برخورد کند. میان دو چشمش شاخی استوار بود. به سوی قوچ دوشاخ آمده، با همه نیرومندی خود با او به نبرد برخاسته، قوچ را زد و دو شاخش را شکست و به زمینش انداخته، لگدمال کرد و نه قوچ را یارای ایستادگی بود، نه کسی می‌توانست قوچ را از چنگش برهاند. بز نیز همچنان بزرگ‌تر شده، بزرگی‌اش بی‌اندازه شد. چون بدان پایه رسید، شاخ بزرگش شکسته شد و در جای آن، چهارشاخ استوار به سوی بادهای چهارگانه آسمان روید و سر برآورد. از آن چهارشاخ یک شاخ کوچک رسته، به سوی خاور و جنوب زمین و سرزمینی که «فخر زمین‌ها» است، به بزرگ شدن آغاز کرد. ... دو «مقدس» را دیدم که با هم سخن می‌گفتند... چون من که دانیال بودم، رؤیا را دیدم و معنی آن را از آن دو مقدس درخواست کردم، ناگاه چیزی همانند مرد از میان نهر اولای آواز داد: آنچه دیدی در پایان زمانه و سپری شدن روزگار روی خواهد داد. ... اما آن قوچ صاحب دو شاخ که آن را دیدی، پادشاهان مادیان و فارسیان می‌باشد و آن بز نر سستبر پادشاه یونان می‌باشد.» (اقتداری، ۱۳۵۴: ۱۲۰۰).

«آن سوی افسانه، این روشن حقیقت را/ دانیال از بخت بیدارش به رؤیاها/ خوانده، وین زیباترین شعر طلایی را/ روز و راز روشنایی، آیت زیبایی و اشراق/ مثل سرمشق خدایان و خداوندان/ خاطر افروز همه آفاق/ ... دانیال از بخت بیدارش/ این زمستان گه دژ نستوه و ستوار کیانی را/ کوتوال ایمنی‌ها دیده، در رویای گلبارش...» (مهدی اخوان: ۱۶۱۷-۱۶۱۶)

در قطعه شعر فوق، اخوان به رویای دانیال اشاره کرده و گویا در تلفیق اساطیر با یکدیگر و شاید در رابطه با خواب دانیال در مورد حکومت پارس، او را با دژهای اساطیری ایران مرتبط ساخته است.

داوود

داوود، از پادشاهان و پیامبران بنی‌اسرائیل و پدر سلیمان(ع) بود. خداوند به او نعمت‌های بسیار بخشیده بود از جمله: کوه‌ها و پرندگان را مسخر او گردانیده بود، آهن در دستش نرم می‌شد، فن زره‌بافی را به او آموخت و به این سبب در جنگ‌ها او موجبات پیروزی قومش را فراهم می‌آورد، همچنین خداوند مرزهای حکومت او را گسترش داد، نغمه بسیار خوش و دلکش به او ارزانی داشت، به گونه‌ای که هرگاه زبور می‌خواند، پرندگان از آسمان به گرد او می‌آمدند و بنابر برخی منابع، پرندگان با او هم‌سرایی می‌کردند. (خزائلی: ۳۰۳). در کشف‌المحجوب درباره نغمه داوود چنین آمده است: (چون حق تعالی وی را خلیفت گردانید، وی را صوتی خوش داد و حلق او را مزامیر گردانید و کوه‌ها را رسایل وی کرد تا حدی که وحوش و طیور از کوه و دشت به سماع آمدندی و آب بایستادی و مرغان از هوا درافتادندی؛ و اندر آثار آمده است که یک ماه آن خلق اندر آن صحرا هیچ نخوردندی و اطفال نگرستندی و هیچ شیر نخوردندی؛ و هرگاه که خلق از آنجا بازگشتندی، بسیار مردم از لذت کلام و صوت و لحن وی مرده بودند تا حدی که گویند یک‌بار هفت صد کنیزک عذرا به شمار آمد. (هجویری، ۱۳۹۲: ۵۸۷). اخوان در شعر خود، از نغمه داوودی با لفظ «غنا» یاد می‌کند و شاید متأثر از آیین مانی چنین سروده است: «غنا بود داوود را معجزت برافروزد او را بسی قدر و جاه» (اخوان: ۱۷۷۱).

باید گفت که اخوان همواره از کسانی چون مانی متأثر بوده است و این مطلب را از لابه‌لای اشارات او در شعرهایش به مانی و اندیشه‌های او می‌توان دریافت. «آثار و شعائر ظاهر دین مانی ساده بود و عبارت بود از نماز و غنا که مانویان آن را دوست داشتند و موسیقی نزد آن‌ها جزء مثنویات بود و آن را هدیه‌ای از آسمان می‌شمردند» (مبلغی، ۱۳۷۳: ۴۷۸).

سلیمان

سلیمان(ع) از پیامبران بزرگ بنی‌اسرائیل بود که بر تمامی جهان حکم می‌راند. او بیستمین و کوچک‌ترین فرزند داوود(ع) بود و به حکم خداوند جانشینی داوود به او رسید. قرآن کریم، درباره سخن گفتن سلیمان با پرندگان چنین می‌فرماید: «و سلیمان که وارث ملک داوود شد، به مردم گفت که ما را زبان مرغان آموختند و از هرگونه نعمت عطا کردند. این همان فضل و بخشش آشکار است.» (نمل/۱۶). در تفسیر اسطوره‌ای، رنه گنون، منطق الطیر را زبان آسمان‌ها و فرشتگان ترجمه می‌کند و آن را به نوعی با کسب بی‌مرگی مرتبط می‌داند. (امامی، ۳۲۴).

«چنین در قصه‌های قوم اسرائیل می‌گویند/ که گویا شاه پیغمبر سلیمان با گیاهان نیز گاهی گفت‌وگو می‌کرد/ از آن‌ها پرس‌وجو می‌کرد/ که می‌دانست نجوا و زبان‌هاشان/ و می‌پرسید پنهان

سوده‌هاشان یا زیان‌هاشان/ اگرچه افسانه افسانه است/ چنان‌چون خانه هر مرغکی لانه است- و من افسانه و اسطوره را کم‌کم کنم باور/ ... یقین دانیم، من بی‌شک یقین دارم/ که با دانش گیاهانی که می‌رویند در هر جا/ بسی آگاه‌تر از شاه‌پیغمبر سلیمان گفت‌وگو دارد/ وز ایشان پرس‌وجو دارد/ و بهتر می‌شناسد سرّ و نجوا و زیان‌هاشان/ یقین‌دانم که دانش نیک‌تر داند/ سراسر سودها یا زیان‌هاشان/ ولی اسطوره و افسانه زیبا می‌تواند بود/ و در افسانه مغزی هست، گاهی مغز نغزی هست شاید از حقیقت نیز زیباتر» (مهدی اخوان ثالث: ۱۷۱). مهدی اخوان ثالث نیز با نگاهی آمیخته به اسطوره و مذهب، این معجزه را شاعرانه، تحلیل و بررسی کرده‌است، اگرچه در آغاز، او با تخریب اسطوره، ارزش و کارآیی عملکرد سلیمان را در برابر دانش ناچیز شمرده؛ ولی در ادامه، بافت اسطوره‌ای داستان را به‌طور کلی ارزشمند شمرده‌است.

نوح

نوح از انبیای بزرگ الهی بود. نسب او با دوازده واسطه به حضرت آدم (ع) می‌رسد. او دومین پدر نسل کنونی انسان‌هاست و نسبت تمام پیامبران پس از او، به ایشان می‌رسد. نوح ده قرن مردم قومش را به خداوند یکتا دعوت کرد؛ اما قوم او جز لجاجت و سرسختی در برابر دعوت به حق، کار دیگری نکردند. آن‌ها در برابر این دعوت، نوح را می‌زدند و مجروح می‌کردند و بدترین رفتارها را در برابر او از خود نشان می‌دادند؛ اما این پیامبر بزرگوار، خیلی زود همه آن بدی‌ها را در حق خود فراموش می‌کرد و دوباره آنان را به خداوند فرامی‌خواند. سرانجام این پیامبر الهی خشمگین شد و آن‌ها را نفرین کرد. داستان کشتی نوح و طوفانی که تمامی گنه‌کاران را در خود نابود کرد، در اساطیر سرزمین‌های مختلف به شکل‌های متفاوتی نقل شده‌است. شاید زیباترین و شبیه‌ترین اسطوره به این داستان، اسطوره گیلگمش و شخصیت او تپاشتیم باشد و در اساطیر ایرانی نیز، ساختن ورم‌جمکرد و بردن بهترین نمونه از آفریدگان در آن، نمونه نسبتاً مشابه دیگری از این داستان است؛ اما آنچه در این مبحث مورد توجه ماست، عمر طولانی نوح است.

«با داغ و با پیاله خون جگر بساز، گر عمر نوح و خضر نشد، عیش لاله بس» (اخوان: ۳۷۳)

برخی منابع عمر او را افزون از هزار سال دانسته‌اند. برخی برای او عمر دوهزاروپانصدساله قائل شده‌اند و این دوران را بدین صورت تقسیم کرده‌اند: «۸۵۰ سال قبل از نبوت، ۹۵۰ سال بعد از رسالت، ۲۰۰ سال مشغول کشتی‌سازی، ۵۰۰ سال هم زندگی بعد از طوفان» (فاضلی، ۱۳۸۹: ۱۱۳). قرآن کریم عمر نوح را ۹۵۰ سال دانسته‌است. (عنکبوت/۱۴). به‌هر حال نوح در ادبیات ما و در فرهنگ عامه، نماد عمر طولانی است و برخی چون ثعالبی عمر طولانی او را از معجزات الهی دانسته‌اند؛ زیرا بعد از هزار سال، نه نیروی جسمانی‌اش تحلیل رفت و نه دندان‌های او افتاد. اگر آنچه را که صاحب‌نسخ در رابطه با حدود تولد (۱۶۴۲) و وفات (۲۵۹۰) نوشته‌است، کم‌کنیم، عمر آن حضرت ۹۴۸ سال به‌دست می‌آید

و به‌گفته تورات، حضرت نوح بعد از طوفان ۳۵۰ سال دیگر عمر کرد و در سن ۹۵۰ سالگی وفات یافت». (فاضلی: ۱۱۳).

یعقوب

یعقوب پسر اسحاق، نوه حضرت ابراهیم و جد عبرانیان بود. بنابه روایات اسلامی و نیز کتاب مقدس، یعقوب و برادرش، عیسو، دو فرزند توأمان بودند. عیسو پیش از یعقوب پا به دنیا نهاد و یعقوب پس از او، از این رو او را یعقوب نامیدند. در شعر زیر، اشاره اخوان به «دو روح جوان از دو مرد» شاید برگرفته از همین نکته بوده‌است. «شرم آیدم ز چهره معصوم دخترم / حتی نبود قصه یعقوب دیگری / این صحبت دو روح جوان از دو مرد بود / یا الفت بهشتی کبک و کبوتری» (مهدی اخوان: ۳۹۰).

یوسف

یوسف از انبیای بزرگ الهی است. از او در انجیل، تورات و قرآن کریم یاد شده و قرآن کریم از داستان او به‌عنوان احسن القصص یاد می‌کند؛ باید گفت از آنجا که انسان‌های روزگار باستان با نگاهی آیینی و اسطوره‌ای به بسیاری از رویدادها و اشخاص می‌نگریستند، این پیامبر الهی نیز ریشه‌ای در اساطیر دارد. یوسف از دید اساطیری نمادی از ایزد شهیدشونده است و برخی چون شمیسا بر این اعتقادند که داستان یوسف و زلیخا مربوط به یک اسطوره باروری است. مسائلی چون به‌چاه‌انداختن او، تعبیر خواب سال‌های قحطی، عدد دوازده، معانی راثیل (راحیل)، زلیخا و یوسف و فرزندان او، دفن یوسف در وسط رود نیل و غیره می‌رساند که آن هر دو از خدایان کهن بارآوری بوده‌اند. (بهار، ۱۳۸۸: ۱۶۲).

«آن یوسف سیاوشی‌ام، همچو گل گذشته از آتش / آن راز روز، پاک‌ترین باغ هیچ گناهی / اکنون دوباره زندانی است / در چاهی از سیاه‌ترین قعرهای غار تباهی» (اخوان: ۱۶۹۴).

پس از ورود اسلام به ایران و درهم‌آمیختگی بسیاری از روایات اساطیری ایران باستان با روایات سامی، بسیاری از شخصیت‌های اساطیری این سرزمین با روایات سامی درهم‌تنیده شد. گاهی نیز این اختلاط اساطیر و شخصیت‌ها، نه در متون تاریخی که در حوزه جغرافیای تاریخی روی می‌داد. در واقع، وقتی مورخان از پیشینه شهری سخن می‌گفتند، ممکن بود به‌ناچار با متنی اسطوره‌ای روبه‌رو شوند. در آن صورت، آن اسطوره با تاریخ آن شهر و شخصیت‌های تاریخی که در آن شهر بوده‌اند در هم آمیخته می‌شد. علاوه بر این، در مورد خاص خلط مبحث داستان یوسف کنعانی با سیاوش ایرانی، مقاله «دو زن» (ممتحن، ۱۳۸۹: ۲۰۱) به بررسی ریشه‌های درآمیختگی این دو داستان و شباهت‌های آن‌ها با

یکدیگر پرداخته‌است. به‌هرروی، اخوان ثالث در شعر فوق، با آگاهی از شباهت‌های بنیادین این دو اسطوره به تلفیق آن دو با یکدیگر پرداخته‌است.

حلاج

حسین ابن منصور حلاج که به‌طور مطلق، به نام پدرش، به منصور شهرت یافته‌است، در سال ۳۰۹ ه. ق در پی افشای اسرار معرفت و دعوی انال‌حق داشتن، به کفر متهم گردید و به دار آویخته شد (سجادی، ۱۳۸۸: ۶۷) منصور حلاج در ادب عرفانی، نماد عارف فانی شده در ذات حق است. آنچه حلاج را در پهنه ادب ایران ماندگار کرده‌است «اسطوره حیات و سخنان بلند اوست که دیوانه‌سان از زندگی عملی او نشأت می‌گیرد» (جاسم، ۱۳۹۴: ۳۱۴) سخن این شوریده‌سر را شعرای فارسی‌زبان بارها به‌رشته‌سخن کشیده‌اند. در شعر اخوان نیز حلاج نماد عشق مطلق و مجذوب شدن به خداوند است.

وارثم من تخت عیسی را شهید ثالثم وقت شد منصور اگر از دار می‌آید فرود

(اخوان، ۱۳۶۸: ۵۴).

گرگفت «انا الحق» صواب می‌گفت نشنیدی و گفتمی که جز خطا نیست

افسانه نمودت حقیقتی محض حق زانکه بدین هیئت و نما نیست

حق را نتوان دید و این «انال‌حق» جز قامت و جز صوت و جز ردا نیست

(همان: ۲۱۹).

مزدشت کنون گویدت انال‌حق گر دار به پا هست، یا به پا نیست

(همان: ۲۲۰).

خضر

هویت خضر در منابع تاریخی و مذهبی، مجهول است. برخی او را از پیامبران الهی می‌دانند که در میان بنی‌اسرائیل مبعوث گردید. عده‌ای نیز او را از اهل معرفت و بنده‌ای از بندگان الهی می‌دانند. برخی منابع، نام او را «ارمیا» یا «یرمیا» دانسته‌اند و برخی نام او را «تالیا» و از نوادگان نوح می‌دانند. معروف است که او را بدین علت، خضر نامیده‌اند که «روزی بر سنگی بنشست و چون برخاست، از زیر آن سنگ گیاه سبز رسته‌بود». (یاحقی، ۱۳۸۵: ۳۳۲). در برخی منابع او را همان الیاس دانسته‌اند. «با استفاده از برخی شباهت‌های لفظی و معنوی می‌توان الیاس و خضر را یکی دانست و بدین وسیله از شخصیت خضر که در کتب عهد قدیم و جدید عنوانی ندارد و نام او در قرآن مجید نیز مذکور نیست، می‌توان پرده برداشت»؛ (خزائلی، ۱۳۷۱: ۲۱۰)؛ اما در تفسیر روح البیان می‌خوانیم: «چهار نفر تا روز قیامت

زنده‌اند: خضر و الیاس در زمین‌اند که خضر در دریا و الیاس در خشکی است و دو نفر دیگر، حضرت ادیس و عیسی در آسمان‌اند». (حقی بروسوی، ۱۳۳۱: ۲۶۸). در حقیقت باید گفت که «متصوفه از کنایات قرآنی استفاده کرده و خضر را مصاحب موسی شناخته و شخصیت قرآنی وی را به وجود آورده‌اند.

و او را غیر از الیاس پنداشته‌اند. تنها تفاوت این دو این است که خضر نجات آسیب‌دیدگان دریا را به عهد‌هدارد و الیاس نجات مردم را در خشکی متعهد است. «(خزائلی، ۱۳۷۱: ۲۱۰). به هر روی، زندگی خضر از قبل از زمان موسی (ع) تا آخرالزمان مورد توافق همه مسلمانان جز اهل سنت است. بسیاری را عقیده بر این است که «خضر از سرهنگان ذوالقرنین بود، آب حیات را در ظلمات یافت و قبل از این که ذوالقرنین را خبر کند، کفی از آن خورد و آنگاه جاودانه شد. «(امامی: ۳۰۷). در حال در قرآن هیچ اشاره‌ای به جستجوی آب حیات توسط خضر نشده است و مأخذی اصیل و قرآنی برای این داستان وجود ندارد. تنها «در علت جاودانگی خضر روایت داریم که حضرت آدم برای طول عمر او دعا کرد». (قهرمانی فرد، ۱۳۸۴: ۵). اخوان ثالث در شعر زیر به عمر خضر اشاره‌ای کوتاه دارد:

با داغ و با پیاله خون جگر بساز گر عمر خضر و نوح نشد، عیش لاله بس

(اخوان، ۱۳۹۰)



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نتیجه‌گیری

باتوجه به وجوه مشترک دو مقوله اسطوره و عرفان و نقش هر دو در بسط و گسترده‌گی حوزه‌های فکری بشر از گذشته‌های دور تا حال و نیز احساس آرامش و امنیت روانی انسان در لوای آن توأم با یک معرفت‌شهودی؛ به‌نظرمی‌رسد که درک درست، منطقی و همیشگی بزرگان ادب از ارتباط تنگاتنگ و همگرایی اسطوره و عرفان؛ آنان را بر آن داشت تا مضامین عرفانی را با توسل به مفاهیم اسطوره‌ای ماندگاری و طراوت بخشند.

به‌نظرمی‌رسد که ذهنیت و حافظه تاریخی ایرانی، زمینه و بستر پذیرش حالت ربانی را که آغازین مرحله ترقی فکر بشر است، بر سایر حالت‌های دیگر ذهنی از جمله فلسفی و اثباتی، ترجیح‌می‌دهد؛ که شاید نگاه نافذ خیلی از صاحبان فکر و ذوق به‌دوربوده، اما این امر از تیررس ذهن وقاد نخبگان ادبی مصون نماند. لذا تعمیق خلاقیت و دوراندیشی و ذوق سرشار و هم‌چنین وقوف همه‌جانبه آنان بر مضامین اساطیری همه و همه، دست‌به‌دست هم داده تا توانسته‌اند به نیکی هرچه تمام‌تر، بخش عمده‌ای از اندیشه‌های عرفانی را با استعانت از مقوله‌های اساطیری برای همیشه دوام و قوام بخشند و ثابت‌کنند که می‌توان بین مضامین حتی به‌ظاهر متفاوت؛ پیوندی تأثیرگذار و معنادار برقرار نمود و در این میان آنچه که این همگرایی را عمق‌بخشید و جاودانه‌تر نمود؛ بهره‌مندی هر دو از زبان نمادین و هنری، تأویل‌پذیری و معرفت‌شناسی بوده‌است که در قیاس با سایر عوامل دیگر همگرایی؛ از جایگاه نمود برجسته‌تری برخوردار می‌باشد.

رویکرد هر دو مقوله به قالب‌های هنری، تمثیل و روایت‌گری در آثار ادبی و نیز قرابت آن دو؛ با کتب مقدس از ادوار پیشین تاکنون و هم‌چنین کیفی بودن زمان و مکان و یا به تعبیری دیگر سیورورت مفهوم فرازمانی و فرامکانی و فقدان زمان و مکان فیزیکی در اسطوره و عرفان در این فرایند همگرایی تأثیری مضاعف دارد.

البته میزان و کمیت تأثیرگذاری همه وجوه یکسان نمی‌باشد و هر گزینه‌ای به نوع نگرش صاحبان فکر و هنر بستگی دارد. چراکه قرابت اسطوره با حماسه و تاریخ به ابعاد روایت‌گری و سنت‌شکنی آن بیشتر هویت می‌بخشد. از سوی دیگر در حوزه شعر و ادب به ابعادی از جمله نمادین و استعاری بودن زبان و نیز همگرایی و تأویل‌پذیری آن دو توجه و عنایت بیشتری صورت گرفته‌است. به‌هرصورت با دقت و تأمل در آنچه نگارنده به آن اهتمام داشت، به سهولت می‌توان به وجوه همگرایی مشهود بین اسطوره و عرفان دست‌یافت.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم. (۱۳۸۴). ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای، چ ۱۹، تهران: حافظ نوین.
۲. اخوان‌ثالث، مهدی (۱۳۶۸). تو را ای کهن بوم‌وبر دوست دارم، تهران: مروارید.
۳. اخوان‌ثالث، مهدی (۱۳۸۲). آخر شاهنامه، چاپ هجدهم، تهران: انتشارات زمستان.
۴. اسدی، علی (۱۳۹۲). «الهه اساطیر، بررسی تحلیلی دیدگاه قرآن کریم درباره الوهیت حضرت عیسی (ع)». معرفت ۲۳، صص ۵۷-۶۶.
۵. اقتداری، احمد (۱۳۷۵). آثار و بناهای تاریخی خوزستان «دیار شهریان». ج ۱، بخش دوم، تهران: انجمن آثار ملی، نشر اشاره.
۶. امامی، صابر (۱۳۸۴). «اسطوره‌های شاملو»، شعر بهار، زمستان ۸۴، صص ۱۵-۴۵.
۷. جاسم، محمد (۱۳۹۴). رمز و اسطوره در شعر معاصر ایران و عرب، تهران، نگاه.
۸. گری، جان (۱۳۷۸). شناخت اساطیر خاور نزدیک (بین‌النهرین)، ترجمه محمدحسین باجلان‌فرخی، تهران: اساطیر.
۹. حرّی، ابوالفضل (۱۳۸۸) «کارکرد کهن‌الگوها در شعر کلاسیک و معاصر فارسی»، فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب، ش ۱۵، صص ۱-۱۷.
۱۰. حقی بروسوی، اسماعیل (۱۳۳۱). روح‌البیان، قاهره: مطبعه عثمانیه.
۱۱. خزانلی، محمد (۱۳۷۱). اعلام قرآن، چاپ هشتم، تهران: امیرکبیر.
۱۲. رضایی، آمنه (۱۳۹۱). «بررسی تطبیقی معراج پیامبر (ص) و عروج عیسی (ع)، حدیث اندیشه، اطلاع‌رسانی، ش ۷، صص ۱۲۳-۱۴۲.
۱۳. سایگانی لایلا، جدیدالاسلامی قلعه‌نو، حبیب (۱۳۸۸). جسارت‌های معنوی عرفانی در مضامین شعری در سروده‌های اخوان، پژوهش‌های اعتقادی کلامی، ش ۳۱، صص ۲۱۵-۲۳۲.
۱۴. سجادی، ضیاء‌الدین (۱۳۸۸). مقدمه‌ای بر مبانی عرفان و تصوف، چاپ پانزدهم، تهران: سمت.
۱۵. شوالیه، ژان و گربران، آلن (۱۳۸۴). فرهنگ نمادها، ترجمه و تحقیق: سودابه فضاییلی، چاپ دوم، تهران: جیحون.

۱۶. -فاضلی بیارجمندی، سیداحمد(۱۳۸۹). تاریخ انبیا. قم: میثم تمار.
۱۷. -گلن، ویلیام، مرتن، هنری(۱۳۸۰). کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید). ترجمه فاضل خان همدانی، تهران: اساطیر.
۱۸. -مبلغی آبادانی، عبدالله(۱۳۷۶). تاریخ ادیان و مذاهب جهان، چاپ دوم، قم: منطق سینا.
۱۹. -ممتحن، مهدی؛ داوری، پریسا(۱۳۸۹). «دو زن، مقایسه سودابه و زلیخا در داستان سیاوش با نگرش فردوسی و داستان یوسف به روایت قرآن»، مطالعه ادبیات تطبیقی، ش ۴، صص ۱۷۳-۲۰۱.
۲۰. -ولی کرمانی، شاه نعمت الله (۱۳۹۲). مجمع الرسائل، به کوشش علی محمد صابری، تهران: علم.
۲۱. -هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان(۱۳۸۳). کشف المحجوب، تصحیح و تعلیقات محمود عابدی، چاپ هشتم، تهران: سروش.
۲۲. -یاحقی، محمدجعفر(۱۳۸۸). فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها، چاپ دوم، تهران: فرهنگ معاصر، صص ۱۴۰-۱۷۴.
۲۳. -یونگ، کارل گوستاو (۱۳۷۱). خاطرات، رویاها، اندیشه، ترجمه پروین فرامرزی، مشهد: آستان قدس رضوی.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

Deciphering Archetypes, Mythological Elements and Mystical Characters in Mehdi Akhavan Sales' Poetry

Rahman Fallahi Moghaddam

PhD Student, Persian Language and Literature Dept., Yasouj University,
Yasouj, Iran

Yusef Nikrouz

Assistant Professor, Persian Language and Literature Dept., Yasouj University,
Yasouj, Iran

Mahmoud Heydari

Associate Professor, Persian Language and Literature Dept., Yasouj University,
Yasouj, Iran

Abstract

Myth and mysticism at first glance seem to be two separate and different categories in the field of humanities; While examining the two from the perspective that opens up to the reader in this article, the two are not only inseparable; Rather, it can be said that mysticism is a continuation and completion of myth. In this research, the author tries to study the mythical elements and characters, and the symbols that have a mystical character and appearance in the poetry of the Brotherhood in a descriptive-analytical and library method. In addition to the characters and symbols of national myths, the characters of religious and mystical myths that the Brotherhood brought to express their concepts should also be examined. The result of the research is that the Brotherhood in its poems, in order to better express its poetic themes and concepts, has used elements of myth and epic, these mythical elements on the one hand with Iranian mythology and on the other with Iranian mysticism - Islam is intertwined.

Keywords: Brotherhood, archetype, collection of poems, myths, characters, mystical theme

Corresponding Author: Ynikrouz@yu.ac.ir

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی